

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### یادآوری؛ بررسی اشکالات بر نظریه مشهور پیرامون اخبار من بلغ و رد نظرات ایشان

اشکالاتی که بر بیان مشهور و تفسیر مشهور از این اخبار من بلغ بود، اینجا را بیان کردیم.

### اشکال هفتم بر نظریه مشهور از سوی محقق خویی(ره)

يك اشکال باقی مانده، که این اشکال در کلمات بعضی از بزرگان از جمله مرحوم آقاي خویی(ره) در کتاب «مصباح الاصول» است.

**محقق خویی:** بیان مشهور صحیح نیست زیرا دلیلی که در مقام جعل حجیت برای یک شیء است، دو جهت دارد. 1. ملغی کردن احتمال خلاف 2. بنا گذاشتن بر اینکه مودای طریق همان واقع است

ایشان در جلد دوم کتاب «مصباح الاصول» صفحه 319 می‌فرمایند: این بیان مشهور درست نیست برای اینکه عبارت ایشان این است که: «لأن لسان الحجية انما هو إلغاء احتمال الخلاف و البناء على أن مؤدى الطريق هو الواقع»، لسان حجیت، اگر يك دليلي مي‌خواهد بيايد چيزي را حجت قرار بدهد، این دو نکته در آن وجود دارد، هر جایی که يك دليلي در مقام جعل حجیت برای يك طريقی یا برای شيئي هست این دو جهت در آن وجود دارد: «جهت اول»: «الغاء احتمال خلاف» است يعني اگر شما احتمال بدهيد که این مطلب مطابق با واقع نباشد این احتمال را می‌گويد به آن توجهي نکن. وقتی شارع بخواهد خبر واحد را حجت قرار بدهد و ما احتمال می‌دهيم که خبر واحد مطابق با واقع نباشد ولی شارع با حجت قرار دادن خبر واحد این احتمال خلاف را الغاء می‌کند «جهت دوم»: و همچنین نکته‌ي دوم که این هم متفرع بر نکته‌ي اول است بايد بنا بگذاريم بر اینکه این خود واقع است «و البناء على أن مؤدى الطريق هو الواقع كما في أدلة الطرق و الأمارات، لا فرض عدم ثبوت المؤدى في الواقع، كما هو لسان هذه الاخبار».

**محقق خویی:** مفروض اخبار من بلغ در فراز «و ان لم يقله»، عدم وجود و ثبوت مودی در واقع است و این با لسان جعل حجیت سازگار نیست!؟

ایشان می‌فرماید این روایات من بلغ مفروضش این است که «وإن لم يقله»، مفروضش عدم ثبوت مودّی در واقع است، پس این با لسان حجّیت سازگاری ندارد «فهو غير مناسب لبيان حجية الخبر الضعيف في باب المستحبات»، این مناسبت با اینکه بگوید خبر ضعیف را در باب مستحبات حجت قرار بدهد ندارد. البته دیگر بحث در این نیست که بگوئیم مبنا در آنجا چیست؛ ایشان می‌خواهند بگویند هر دلیلی که می‌خواهد بیاید چیزی را حجت قرار بدهد این دیگر نباید این باشد که مفروض این است که و لو مودّی در واقع نباشد، البته و لو اینکه این بیان با طریقت و امثال اینها - که مبنای خود مرحوم نائینی و دیگران هست، یعنی جمع دیگری، - سازگارتر است. اما متوقف بر این مبنا و مبنای طریقت فقط نیست.

پس خلاصه‌ی فرمایش مرحوم آقای خوئی این شد که این به عنوان اشکال هفتم است یعنی تقریباً می‌شود گفت که شش اشکال بر مشهور وارد کردیم و این هم می‌شود اشکال هفتم و این اشکال این است که در این اخبار من بلغ يك مطلبی مفروض واقع شده و آن مطلب عدم وجود مودّی در واقع است «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثُّوَابِ عَلَى (شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ) فَعَمَلُهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ (وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْ)»، این «وإن لم يقله» همین است که ایشان می‌فرماید مفروض این است که بگوئیم مودّی در واقع نیست. در حالی که دلیلی که می‌خواهد بیاید چیزی را حجت قرار بدهد باید بگوید احتمال خلاف را کنار بگذارد و احتمال خلاف را الغاء کند و آنچه که الآن هست بگوید این را «بمنزلة الواقع» شما آن را ببیند. این خلاصه‌ی اشکال ایشان بود.

## سه مناقشه بر اشکال محقق خویی (ره) بر نظر مشهور

مناقشه اول: اشکال محقق خویی در صورتی وارد است که اخبار من بلغ، مقید به فراز «وإن لم يقله» باشد در حالیکه اخبار من بلغ، مقید به فرض «وإن لم يقله» و عدم وجود واقع نیست. «اشکال اول»: این اشکال، به نظر ما وارد نیست و آن اینکه جهت اصلیش این است که دلیل حجّیت - یعنی اخبار من بلغ - نمی‌آید در اینجا بگوید در این فرض باز ما می‌گوئیم «کان له اجر ذلك»، این «وَإِنْ لَمْ يَقُلْ»، نمی‌خواهد مقید کند به این فرض، اگر بخواهد به این فرض مقید کند این اشکال مرحوم آقای خوئی وارد است که «وَإِنْ لَمْ يَقُلْ»، یعنی با فرض اینکه تقید به اینکه واقعی وجود ندارد؛ اما مقید به این نمی‌کند، بلکه می‌فرماید «كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ»، حالا ممکن است در واقع باشد و ممکن است در واقع هم نباشد! پس نمی‌آید مقید به «عدم» بکند. به عبارت دیگر: نسبت این خصوصیت عنوان «لا بشرط» را دارد نه عنوان «بشرط لا» را داشته باشد، اگر عنوان «بشرط لا» را داشت این با لسان حجّیت سازگاری ندارد، اما این عنوان «لا بشرط» را دارد این اولاً: اشکال اولی که در اینجا نسبت به این فرمایش به ذهن می‌رسد.

**مناقشه دوم:** با اخبار من بلغ، فعلی که در واقع مستحب نیست، مستحب می‌شود؛ هر چند ممکن است به یک تصویب فی الجملة منجر شود

«اشکال دوم»: اشکال دوم این است که اساساً در همین اخبار من بلغ آنهایی که می‌خواهند بیايند اینجا از آن حکم فرعی استحباب را استفاده کنند، آنها می‌گویند ولو در واقع نیست اما با اخبار من بلغ هست می‌شود، يك فعلی که در واقع مستحب نیست با اخبار من بلغ مستحب می‌شود، اگر يك روایت ضعیفی آمد دلالت بر استحباب يك فعل کرد ولو در واقع همین عمل مستحب هم نباشد اما اخبار من بلغ این را مستحب می‌کند. بنابراین اینها می‌خواهند بگویند چیزی که در واقع نیست یعنی «وَإِنْ لَمْ يَقُلْ»، با اخبار من بلغ، واقع پیدا می‌کند، منتهی در باب مستحبات؛ یعنی حالا و لو این قول را بعداً می‌آئیم بررسی می‌کنیم که قول مرحوم آخوند است که می‌گویند ولو در واقع هم نباشد اما با اخبار من بلغ عنوان استحباب را پیدا می‌کند ممکن است يك «تصویب فی الجملة»، آن هم در باب مستحبات به وجود بیاید اما نه در مطلق موارد، بلکه فقط در خصوص باب مستحبات. این دو اشکال.

**مناقشه سوم:** اشکال محقق خویی بر مبنای جعل طریقت برای امارات است؛ اما اگر حجیت امارات از باب منجزیت و معذرت باشد دیگر مساله احتمال «الغاء احتمال خلاف» و «واقع سازی مودی» وجود ندارد

«اشکال سوم»: حالا اشکال سومی را هم که وجود دارد بررسی کنیم؛ آیا اینجا کسی می‌تواند به مرحوم آقای خویی بگوید که این اشکال شما روی مبنای جعل طریقت برای امارات است، اما اگر ما آمدم گفتیم حجیت امارات از باب منجزیت و معذرتی است که خود مرحوم آخوند قائل است، اگر ما آمدم مسئله منجزیت و معذرت را درست کردیم، دیگر این مسئله «الغاء احتمال خلاف» یا «بناء بر اینکه مودی عنوان واقع» را دارد دیگر نیست!

**جواب مناقشه سوم:** در باب امارات و اصول هر مبنایی داشته باشیم همه در این معنا مشترکند که شارع نمی‌تواند عدم وجود مودی را در واقع فرض کند؛ پس اشکال سوم وارد نیست

حالا این اشکال را اینطور می‌توانیم جواب بدهیم که بالأخره ما در باب امارات و اصول، هر مبنایی داشته باشیم، محقق خویی می‌فرماید که نمی‌شود شارع چیزی را حجیت قرار بدهد و فرض هم کند در واقع وجود ندارد!، حالا فرقی نمی‌کند که حجیت را از باب طریقت قرار بدهیم و یا از باب منجزیت و معذرت قرار بدهیم و یا از باب ایجاد مصلحت در سلوک قرار بدهیم یعنی مصلحت سلوکیه یا مبانی دیگری که چند مبنا بود که در سال‌های گذشته مبانی حجیت در باب امارات و اصول را مفصل بحث کردیم؛

اما همه‌ی اینها در این معنا مشترکند که شارع نمی‌تواند عدم وجود مودی را در واقع فرض کند؛ و ایشان روی این نکته تکیه می‌کند و می‌فرماید: شارع در اخبار من بلغ، عدم وجود مودی را در واقع فرض فرموده و این فرض با اینکه در مقام حجیت و جعل حجیت باشد سازگاری ندارد. خلاصه اینکه: باید برگردیم به همان دو اشکال اول و دوم که ما عرض کردیم یعنی شارع می‌گوید به بینة عمل کن و ما احتمال می‌دهیم بینة مطابق با واقع نباشد مثلاً شارع می‌گوید ید اماره ملکیت است اما احتمال خلاف هم می‌دهیم ولی اینکه شارع خودش بیاورد در فرضی که می‌خواهد بینة را حجت قرار بدهد بگوید من بینة را حجت قرار می‌دهم «مع فرض عدم مطابقتة للواقع» و این که می‌فرماید «مطلقاً» این بر می‌گردد به لا بشرط یعنی خلطی که برای مرحوم آقای خویی شده همین است ایشان این طور خیال کردند که اینجا بشرط لا است یعنی با فرض اینکه واقعی هم ندارد شارع می‌خواهد حجت قرار بدهد. خوب ما می‌گوییم با فرض اینکه واقعی ندارد چه چیزی را می‌خواهد واقع قرار بدهد؛ خوب می‌گوییم با فرض اینکه الان واقعی ندارد چه چیزی را می‌خواهد حجت قرار بدهد؟ می‌گوییم این عنوان لا بشرط را دارد نه عنوان بشرط لا و اگر لا بشرط شد در تمام امارات و امثال اینها می‌آید یعنی شارع می‌گوید بینة حجت است و می‌خواهد مطابق واقع باشد یا نباشد، و یا ید حجت است می‌خواهد مطابق واقع باشد یا نباشد و یا خبر واحد حجیت دارد می‌خواهد مطابق با واقع باشد یا نباشد البته شارع خارجاً می‌داند که غالباً اینها مطابق با واقع است و این را می‌داند اما اگر غالباً مطابق نباشد باز جعل حجیت برای اینها عقلایی نیست؛ در حجیت خبر واحد مقید به این نیست که مطابق با واقع باشد، شما در کفایه خوانده اید که خبر واحد حجت است «حتی مع الظن بالخلاف»، یعنی شما 80 درصد دارید که این اشتباه است اما برای شما حجت است، بینة حجیت دارد «حتی مع الظن بالخلاف».

## نتیجه‌ی اشکالات وارده؛ بطلان نظریه مشهور

بعد از اینکه بطلان نظریه‌ی مشهور روشن شد که حالا ما یک جهت اینکه اشکالات را ذکر کردیم و حدود هشت اشکال بر نظریه‌ی مشهور وارد شده است، لذا برای اینکه آقایان ذهنشان کاملاً از نظریه‌ی مشهور دور بشود و ما اصلاً چیزی به نام «تسامح در ادله‌ی سنن» نداریم.

## ب: بررسی نظریه شیخ انصاری

بعد از نظریه‌ی مشهور، نظریه‌ی دومی را که مطرح می‌کنیم نظریه‌ی مرحوم شیخ اعظم انصاری(ره) است؛ مرحوم شیخ در کتاب رسائل چاپهای قدیم ص دویست و سی لازم به ذکر است که کلام شیخ را باید مفصل نقل کنیم تا ببینیم مرحوم شیخ در کتاب رسائل چه فرمودند؟ ببینید شیخ هم در کتاب رسائل در بحث برائت و در تنبیهات برائت به مناسبت مسئله‌ی قاعده تسامح در ادله‌ی سنن را مطرح کرده و هم يك رساله‌ی مستقلة‌ای در بحث تسامح در ادله‌ی سنن دارد که قبلاً در حاشیه‌ی «اوثق الوسائل»، آنجا صاحب اوثق تمام رساله شیخ را آورده بود، اما حالا در این تراش شیخ اعظم که چاپ شده در رسائل فقهیه‌ی شیخ، آنجا شاید ص 137 رساله تسامح در ادله سنن را مطرح کرده. ما فعلاً آنچه را که شیخ در کتاب رسائل مطرح کردند آنرا در اینجا مطرح می‌کنیم؛ چون کلام شیخ در رسائل يك مقداری مفصل است و گاهی اوقات کتب را که می‌بینید، بعضی آمدند قسمت اول کلام شیخ را گفتند. یعنی گفتند شیخ این را می‌گوید و بعضی‌ها هم فقط قسمت آخر کلام شیخ را گفتند، حالا ما کلام شیخ را بیان می‌کنیم.

**محقق انصاری(ره):** اگر خبر ضعیفی منشأ احتمال وجوب شد، دیگر نیازی به اخبار احتیاط نیست؛ از این رو از اخبار من بلغ می‌توان استفاده کرد که انجام فعل موعود به ثواب، مستحب است.

مرحوم شیخ می‌فرمایند: اولین مطلب این است که در بحث شبهات وجوبیه که ما در بحث «اصالة البرائة» داریم می‌فرماید: اگر يك خبر ضعیفی منشأ احتمال وجوب شد، اینجا دیگر نیازی به اخبار احتیاط نیست و نیازی به اینکه بگوئیم اخبار احتیاط دلالت بر استحباب شرعی احتیاط دارد نداریم، بلکه می‌فرمایند «لورود بعض الأخبار باستحباب فعل کل ما یُحتمل فيه الثواب». اخباری داریم که «ما یحتمل فيه الثواب» آن فعلش مستحب است، بعد اشاره می‌کنند به همین اخبار من بلغ و اخبار را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند: از این اخبار من بلغ ما می‌توانیم استفاده کنیم که این فعلی که بر او وعده‌ی ثواب داده شده انجامش مستحب است.

**محقق انصاری(ره):** اینکه از اخبار من بلغ می‌توان استفاده کرد که انجام فعل موعود به ثواب، مستحب است، حاوی سه اشکال است.

بعد بر این نتیجه سه تا اشکال می‌کنند، از میان این سه اشکال، اشکالات دوم و سوم را رد می‌کنند؛ اما اشکال اول را می‌پذیرند.

**اشکال اول:** ترتب ثواب کاشف از استحباب نیست؛ این اشکال، اشکال واردی است و در اینجا ثواب متفرع است بر بلوغ و یا اینکه بلوغ، داعی بر ایجاد عمل باشد پس خود عمل مستحب نیست بلکه به قید «طلب» و «التماس ثواب» مستحب است و این همان حکم عقل است

«اشکال اول»: این است که ترتب ثواب کاشف از استحباب نیست، می‌فرمایند: این اشکال «بأن ثبوت الأجر لا يدل علی الاستحباب الشرعی»، اگر در يك جا گفتند اینجا اجر و ثوابی هست، این ملازمه ندارد با اینکه بگوئیم آن فعل عنوان مستحب شرعی را دارد و می‌فرمایند این اشکال، اشکال واردی است. ببینید این مطلب باید در ذهن شریفان باشد که ما در فقه می‌گوئیم اگر شما يك عملی را به قصد تقرّب انجام دادید ولو در آن قصد تقرّب هم معتبر نیست، مثلاً در شستن لباس قصد قربت لازم نیست اما اگر شما گفتید من «بقصد تقرّب إلی الله» این لباس را می‌شویم، شارع به خاطر همین قصد، به شما ثواب می‌دهد، اما این ثواب معنایش این نیست که این شستن الآن مستحب شد! نه چنین نیست و استحباب از آن استفاده نمی‌شود، و می‌فرمایند این اشکال در اینجا هست، بعد که این اشکال را می‌پذیرند در توضیح همین اشکال می‌فرمایند: «الظاهر من هذه

الآخبار كون الثواب متفرعاً علي البلوغ و كونه الداعي علي العمل»، مي‌فرمايند از اين روايت استفاده مي‌شود كه ثواب متفرع است بر اين «بلغه» يعني «من بلغه شيء من الثواب فعمله»، اين متفرع بر بلوغ است يا بالاتر مي‌فرمايند اين متفرع بر اين است كه اين عنوان بلوغ، داعي براي ايجاد عمل باشد!

يعني «من بلغه شيء من الثواب فعمله»، ايشان مي‌فرمايد ظهور در اين دارد كه آنچه كه داعي بر انجام است همين است كه به گوش اين مكلف رسيد كه اين مقدار ثواب دارد، مي‌فرمايند اولاً ظاهر روايات اين است بعد مي‌فرمايند علاوه بر اينكه ظهور خود تعابير اين هست، در بعضي از روايات به صورت تقييدي آورده، «و يؤيده تقييد العمل في غير واحد من تلك الأخبار بطلب قول النبي(ص)»، در بعضي از روايات هم دارد «فعمله طلب قول النبي(ص)»، يا در بعضي از روايات اين است كه «التماس الثواب الموعود» يعني «عمل بالتماس ثواب الموعود».

شيخ مي‌فرمايد اين قيد و اين قيود معنايش اين است كه اين ثواب را در صورتي به اين آدم مي‌دهند كه اين آدم اين عمل را به «طلب قول النبي(ص)» بياورد، اين عمل را به التماس آن ثواب بياورد، پس خود عمل مستحب نيست لذا اگر اين قيد در ترتب اين ثواب معتبر است، كشف از اين مي‌كند كه خود عمل مستحب نيست. به عبارت ديگر: شيخ مي‌خواهد بفرمايد اگر در يك جايي ثواب بر «خود عمل» مترتب شد، گفتند آقا اگر كسي اين عمل را انجام بدهد، فرض كنيد اين ثواب براي مترتب است، ما اينجا بعيد نيست كه بگوئيم از ترتب ثواب، كشف از استحباب عمل مي‌كنيم اما آنجايي كه ثواب بر خود عمل مترتب نيست بلكه يك عنوان و يك قيدي در آن دخالت دارد، معلوم مي‌شود كه تمام اين جهت، روي آن قيد است، اينجا ديگر كشف از استحباب عمل ندارد.

خوب شيخ به اينجا كه مي‌رسند مي‌فرمايند حالا كه اين ثواب متفرع بر عمل مقيد به اين عنوان است، مي‌فرمايد اين همان حكم عقل است، «و من المعلوم أن العقل مستقل باستحقاق هذا العامل المدح او الثواب»، وقتي برويم سراغ عقل و به آن بگوئيم اگر يك كسي يك عملي را به رجاء اينكه پيامبر فرموده انجام بدهد و يك عملي را به رجاء اينكه خدا فرموده انجام بدهد و يا يك عملي را به «رجاء المطلوبه» انجام بدهد، عقل مي‌گويد همين سبب استحقاق مدح يا استحقاق ثواب مي‌شود.

**محقق انصاري(ره):** از اخبار من بلغ دو احتمال استفاده مي‌شود: 1. احتمال استفاده اصل ثواب 2. احتمال استفاده ثواب خاص

در دنباله‌ي مطلب، مرحوم شيخ مي‌فرمايد: «احتمال اول»: از اين اخبار من بلغ يا ما استفاده مي‌كنيم «اصل ثواب» را، «من بلغه شيء من الثواب فعمله كان له اجر ذلك»، يعني به او ثواب مي‌دهند و «ثواب خاص» را مي‌گوئيم دلالت ندارد، به گوشش خورده اين اينقدر ثواب دارد، «كان له اجر ذلك» پس اصل ثواب به او داده مي‌شود، اين احتمال اول. «احتمال دوم»: اين است كه بگوئيم اين روايات ظهور در استحقاق ثواب خاص دارد كه شيخ هم مي‌فرمايد بعضي از رواياتش ظهور در اين معنا دارد.

## بررسی هر دو احتمال:

بررسی احتمال اول: اگر اخبار من بلغ، اصل ثواب را دلالت كنند پس با حكم عقل يكسان مي‌شود و اين عين امر به احتياط است. نتيجه وحدت اخبار من بلغ با اخبار احتياط اين است كه هر دو ارشاد به حكم عقل اند حالا روي هر دو احتمال مسئله را بررسي مي‌كنند؛ مي‌فرمايند: «فإن كان الثابت في هذه الأخبار أصل الثواب، كانت مؤكدة لحكم العقل بالاستحقاق»، عقل مي‌گويد اگر كسي عملي را براي اينكه به رجاء مطلوبيت مولا انجام بدهد استحقاق دارد، اگر گفتيم اخبار من بلغ هم اصل ثواب را دلالت دارد پس با حكم عقل يكسان مي‌شود. خوب مي‌گوئيم اين راجع به ثوابش. اما اينكه شارع آمده اين فعل را اينجا طلب کرده اين

چه عنوانی دارد؟ یعنی «فعله» یا «فصنع»؛

شیخ می‌فرماید: «و أمّا طلب الشارع لهذا الفعل»، این دو صورت دارد؛ خوب کلام شیخ اعظم را دقت فرمایید؛ شیخ می‌فرماید مسئله‌ی ثوابش را که حل کردیم یعنی اگر اصل ثواب را دلالت دارد پس با حکم عقل یکسان می‌شود و این مسئله که شارع آمده گفته این فعل را انجام بده، اگر «علی وجه الإرشاد لأجل تحصيل هذا الثواب الموعود فهو لازم للاستحقاق المذكور و هو عين الأمر بالاحتياط» اگر شارع حالا که گفته این فعل را انجام بده، به عنوان ارشاد برای رسیدن به این ثواب است، می‌فرماید: اینجا این لازمه‌ی این استحقاق است، یعنی لازمه‌ی اینکه کسی به رجاء مطلوبیت بخواد کاری را انجام بدهد، لازمه‌اش انجام فعل است و اگر فعل را انجام ندهد اصلاً نمی‌شود این رجاء مطلوبیت باشد. به عبارت دیگر می‌فرماید: اگر کسی می‌خواهد به این ثواب برسد باید بالاخره این فعل را انجام بدهد، بعد می‌گوید «وهو عين الامر بالاحتياط».

در نتیجه، نتیجه این شد که تا اینجا اخبار من بلغ با اخبار احتیاط، «اخوک دینک فاحتط لدینک» یکی شد، از این نظر یکی شد که همان طوری که اخبار احتیاط، عنوان ارشادی را دارد، این اخبار من بلغ هم عنوان ارشادی را پیدا می‌کند، «ارشاد الی حکم العقل» است یعنی عقل می‌گوید اگر کسی فعلی را به «رجاء المطلوبیة للمولا» انجام بدهد پس استحقاق ثواب دارد و شارع هم می‌گوید «من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعله کان له اجر ذلک». این در صورتی که بگوئیم شارع این فعل را به عنوان ارشاد برای تحویل ثواب طلب کند.

**بررسی احتمال دوم:** اگر اخبار من بلغ، ثواب خاص (استحباب) را دلالت کنند؛ این لازمه‌ی حکم به تنجز ثواب و استحباب شرعی نیست در این صورت این روایات شبیه آیه «و من یطع الله و رسوله» هستند الا اینکه آیه اطاعت حقیقه است و اخبار من بلغ اطاعت حکمی؛

«احتمال دوم»: این است که بگوئیم شارع این فعل را به عنوان یک فعل مطلوب شرعی و مستحب شرعی طلب کند «و إن کان علی وجه الطلب الشرعی المعبر عنه بالاستحباب فهو غیر لازم للحکم بتنجز الثواب»، این لازمه‌ی حکم به تنجز ثواب نیست، یعنی لازمه‌ی اینکه اگر شارع بخواد این ثواب را بدهد و بگوید این فعل هم باید مستحب شرعی باشد، چنین چیزی نیست، «لأن هذا الحکم، تصدیق لحکم العقل بتنجزه فی شبه قوله تعالی و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجري [من تحتها الانهار]»،

می‌فرماید: این آیه‌ی شریفه چگونه است؟ که خدا می‌فرماید کسی که اطاعت خدا و رسول می‌کند، خدا او را در جنّات خودش داخل می‌کند؛ این دخول در جنّات و این ترتّب ثواب، کشف از این نمی‌کند که خود این اطاعت خدا یک مستحب شرعی است؛ «إلا أن هذا وعد علی الإطاعة الحقیقیة» در این آیه‌ی شریفه وعده‌ی بر اطاعت حقیقه است «و ما نحن که عبد فیہ وعد علی الإطاعة الحکمیة»، در اخبار من بلغ اطاعت حکمی است، اطاعت حکمی چیست؟ «و هو الفعل الذی یعد معه العبد فی حکم المطیع» فعلى که عبد در حکم مطیع واقع بشود «فهو» در اطاعت حکمی «من باب وعد الثواب علی نية الخیر... التي یعد معها العبد فی حکم المطیع من حیث الانقیاد» خلاصه اینکه: پس ببینید شیخ می‌فرماید: ما اگر گفتیم اخبار من بلغ اصل ثواب را دلالت دارد، دیگر این اخبار من بلغ عنوان ارشادی را پیدا می‌کند و خصوصاً اگر گفتیم اینکه شارع می‌فرماید «من بلغه شیء من الثواب فعله»، نباید این فعل را انجام بدهد بگوئیم «فعله» از باب ارشاد به تحویل ثواب است، اما اگر «فعله» را گفتیم عنوان استحباب را دارد گفتیم این ترتّب ثواب دیگر کاشفیت از این استحباب ندارد همان طور که در آیه‌ی «ومن یطع الله» این چنین است، فقط فرق «من یطع الله» و اخبار من بلغ در این فرض این می‌شود که «من یطع الله» در باب اطاعت حقیقه است و اخبار من بلغ در باب اطاعت حکمی است.

## جلسه آتی: تبیین نظر شیخ انصاری و بررسی اشکالات محقق اصفهانی و محقق مشکینی بر نظریه شیخ انصاری

آقایان هنوز کلام شیخ ناقص است، لازم است بقیه‌ی کلام شیخ را ببینید، در این میان بزرگانی همچون مرحوم محقق اصفهانی در جلد چهارم «نهایة الدراية» صفحه 183 و مرحوم مشکینی در حاشیه‌ی کفایه در جلد دوم صفحه 128- حاشیه کفایه که پنج جلدی چاپ شد- اشکالاتی بر نظریه‌ی شیخ دارند این را ببینید ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.